چکش

نویسنده: Sayed Jafar Ajwad
Translator: احمد حسینی
تاریخ انتشار: 28 Aban 2585 باستانی برابر با November 19, 2026 میلادی



مردی می‌خواهد قاب عکسی را به دیوار آویزان کند. میخی دارد، اما چکش ندارد. همسایه‌اش چکش دارد و به همین دلیل تصمیم می‌گیرد به خانه‌ی او برود و چکش‌اش را قرض بگیرد.

اما ناگهان دچار تردید می‌شود: اگر نخواهد چکش‌اش را به من قرض بدهد، چه؟ دیروز با بی‌اعتنایی مختصری به من سلام کرد. شاید عجله داشت؛ یا شاید هم آن عجله بهانه‌ای بود و از دست من دلخور است. آخر چرا باید دلخور باشد؟ من که کاری به او نداشته‌ام! لابد خودش دچار خیالبافی شده است.

اگر کسی از من وسیله‌ای قرض بخواهد، بی‌درنگ آن را در اختیارش می‌گذارم. پس چرا او چنین نکند؟ چرا بعضی‌ها با همنوعان خود این‌طور رفتار می‌کنند؟ این‌جور آدم‌ها زندگی را به کام دیگران تلخ می‌کنند.

تازه، این آقا خیال می‌کند چون یک چکش دارد، من به او وابسته‌ام!

نه، دیگر بس است! دارم از کوره درمی‌روم!

این را می‌گوید و با عصبانیت به سوی خانه‌ی همسایه به راه می‌افتد.

زنگ در را به صدا درمی‌آورد. همسایه در را باز می‌کند. مرد، پیش از آنکه حتی فرصتی برای سلام‌وعلیک پیدا شود، با خشم فریاد می‌زند:

«چکش‌ات را برای خودت نگه دار، مرتیکه‌ی احمق!»

“Von Paul Watzlawik aus „Anleitung zum Unglücklichsein

Paul Anton Watzlawick (* 25. Juli 1921 in Villach, Kärnten; † 31. März 2007 in Palo Alto, Kalifornien) war ein österreichisch-US-amerikanischer Philosoph... ,